

# شهبانوی عزیز من هم از شما کینه‌ای ندارم

پرویز مینوئی

شیراز همه پرسى بکنیم... شاید مردم شایسته نبودند که از آنان سؤال شود... و شما حتی از کارگردان نمایشنامه هم نپرسیدید که این نمایشنامه را در خیابانهای چند شهر بزرگ اجرا کرده‌اند؟

حتی گفته می‌شود که سفیر انگلیس به شاه گفت «اگر ما این نمایشنامه را در خیابانی در لندن اجرا

می‌کردیم، شورش می‌شد.» و شاه خندیدند... و خنده ایشان را می‌توان به این معنی گرفت که «شما نباید آنقدر مردم را آدم حساب کنید.»

شهبانوی عزیز... من نمی‌خواهم سبب رنجش شما را فراهم کنم. من می‌خواهم با بررسی گذشته، راه آینده روشن شود.

شما جشنهای دو هزار و پانصد ساله را برپا کردید که بسیار باشکوه بود، ولی در جا به جای آن و لخرجی بیهوده و زیادی محسوس می‌شد که میهمانان شما در بازگشت به کشورشان به آن اشاره می‌کردند.

شما در جنوب شهر تهران در نازی آباد مجموعه ورزشی فرح پهلوی را ایجاد کردید تا از دخترها و پسرها از ابتدائی تا دبیرستان در کنار هم بنشینند. آیا فکر نکردید که این کار را از شمال تهران آغاز کنید و رو به جنوب توسعه بدهید؟ آیا از مردم نازی آباد در مورد مدرسه‌های مختلط همه پرسى کردید؟ آیا ناراحتی و رنج مرد ساکن نازی آباد را درک فرمودید که هنگام رفتن بر سر کار... از اینکه دخترش با پسر هیز و پر روی همسایه روی یک نیمکت می‌نشیند، هزار جور فکر بد به کله‌اش نزند؟

در ماههای آخر بیماری جانفرسای شاه آن را از مردم مخفی داشتید. آخرین گاندهای نخست وزیری که با شاه در حال مذاکره بود، دکتر مظفر بقایی بود که لیستی از افرادی را در دست داشت که می‌بایست شبانه دستگیر شوند ولی در دیگر اتاقهای دربار شما همزمان با دکتر شاپور بختیار در حال مذاکره بودید که من مثل همیشه از آن مذاکره‌ها خبری ندارم ولی می‌دانم نتیجه کار به نخست وزیری دکتر بختیار منجر شد و ایشان راهی کاملاً دموکرات منبشانه مانند نخست وزیران اروپا در پیش گرفتند و شاید از آن هم جلوتر رفتند و

با درود گرم به شهبانوی خوبمان. من هم به عنوان یک نفر از هفتاد میلیون نفر ملت ایران، به آن بانوی با شخصیت عرض می‌کنم که «من هم از شما کینه‌ای ندارم.»

اینکه شما در مدت این سی سال بارها گفته‌اید و از جمله در شماره ۱۱۶۹ راه زندگی که تصویر زیبا و باوقار شما زینت بخش روی جلد مجله است، باز هم تکرار فرموده‌اید که کینه‌ای ندارید، می‌رساند که شاید باید کینه‌ای می‌داشته‌اید ولی ندارید، که در مورد من هم صدق می‌کند.

شما بسیار کارهای خوب برای ایران انجام داده‌اید، بسیار با مردم مهربان بودید، بسیاری از زنان محروم روستاها را در آغوش گرفتید و حتی بیماران جذامی را نیز در آغوش گرفتید و من که نمی‌توانم این همه خوبیهای شما را فراموش کنم، ولی شما هم مانند هر انسان دیگری گاهی کاری کرده‌اید... که به زیر سؤال رفته‌اید ولی شما آنقدر خوب بوده‌اید که من همواره کوشیده‌ام آن موردهای با علامت سؤال را از ذهن خود پاک کنم.

شما که در فرانسه زندگی و تحصیل کرده بودید، یک بانوی فرانسوی را استخدام کردید تا مربی ولیعهد شود و ولیعهد ابتدا به زبان فرانسه آغاز سخن کرد و ماکه حقیقت را نمی‌دانستیم، این شایعه را باور کردیم که ولیعهد لال است. بعدها هم که ولیعهد به سن بلوغ رسید، من که نمی‌دانستم... از خاطرات علم... شک می‌کنم که مبادا بانوی فرانسوی باز هم بر ولیعهد سایه‌ای انداخته است.

شما جشن هنر شیراز را برقرار کردید و در نمایشنامه‌ای که در کنار خیابانی پر رفت و آمد اجرا شد، مرد نمایشنامه عملاً... به زن نمایشنامه تجاوز کرد... و هیچ به ذهنتان خطور نکرد که قبلاً در مورد موافق بودن یا مخالف بودن از مردم

ساواک منحل شد و همه زندانیان سیاسی حتی آنان که محکوم شده بودند، آزاد شدند و نتیجه‌اش را همه می‌دانیم. شهبانوی واقعاً احترام برانگیز و دوست داشتنی که من به عکسی که با شما دارم افتخار می‌کنم... شهبانوی عزیز خوب می‌کنید که از ملت ایران کینه‌ای ندارید. شاید ملت ایران هم از شما کینه‌ای نداشته باشند.

شهبانوی عزیز، بعضی با شاه اختلاف سلیقه داشتند، بعضی بنا بر باورهای ایدئولوژیک با شاه مخالف بودند، بعضی حسادت می‌کردند، ولی کسانی هم بودند که دشمن خونی شخص شاه بودند و متأسفانه پسر دایی شما آقای قطبی سرپرست رادیو تلویزیون ملی ایران، این دشمنان قسم خورده را در پستهای حساس و کلیدی به کار گذاشت که تا شاه کمی ضعیف شد، مانند درندگان به او حمله بردند.

شهبانوی عزیز، من فکر می‌کنم اصولاً واژه کینه را فراموش کنیم و به جای آن واژه‌های امید، همبستگی، گذشت و پیروزی را در دل خود جای دهیم.

با احترام - پرویز مینوئی

**P.o Box 771353 - Houston**

**TX 77215 - 1353**

**parvizminoeee@msn.com**

**(نقل کامل این نوشته با ذکر E-mail نویسنده و ارسال نشریه و**

**یا نشانی سایت، آزاد است.)**